

دوست

خردسالان

سال چهارم ،

شماره ۱۹۵، پنجمین

۱۲ مرداد ۱۳۸۵

۲۵۰ تومان



۱۳	هرچه‌ای پیش مامان و باباش	۳	با من بیا
۱۷	دندان کوسه	۴	خیابان شلوغ
۲۰	قصه‌ی حیوانات	۷	نقاشی
۲۲	سفر	۸	فرشته‌ها
۲۴	کاردستی	۱۰	الا کنگ
۲۵	فرم اشتراک	۱۱	جدول
۲۷	ترانه‌های آسمانی	۱۲	بازی

● مدیر مسئول: مهدی ارگانی
● سردبیران: افشین علاء، مرجان کشاورزی آزاد
● مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد
● تصویرگر: محمد حسین صلواتیان
● گرافیک و صفحه‌آرایی: سدف صفریور
● لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج
● امور مشترکین: محمد رضا اصفری
● نشرانی: تهران - خیابان انقلاب، چهارراه کالج، شماره ۹۲۲، نشر عروج
تلفن: ۶۶۷۰ ۱۲۹۷ و ۶۶۷۰ ۶۸۳۳ شماره: ۶۶۷۱ ۲۲۱۱

پدر و مادر عزیز، مریبی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. پریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هرگونه فعالیت پیش بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

با من بیا ...



دوست من سلام.

من کوسه ماهی هستم و در دریاهاى بزرگ و عمیق زندگى مى کنم.
ما کوسه ها از وقتى به دنیا مى آئیم دندان هاى تیزی داریم، برای
همین هم مى توانیم غذای خود را شکار کنیم.

چشم های ما کوسه ها خیلی قوی نیست و برای دیدن هرچیزی باید
به آن نزدیک شویم ولی قبل از دیدن، بوی آن را از فاصله ی دور

هم احساس مى کنیم.

مادرم مى گوید که من

قوی ترین و ترسناک ترین

ماهی دنیا هستم

ولی وقتى به مهمانى مى روم باید

خوب و مهربان و

با ادب باشم!

مثل حالا که مهمان مجله ی

دوست هستم.

با من بیا ...





خیابان خیلی شلوغ بود.

ماشین‌ها گیر افتاده بودند، چون پیکان زرد، راه را بند آورده بود. آمبولانس شروع کرد به آژیر کشیدن یعنی « بروید کنار، من مریض دارم.» اتوبوس آبی نمی‌دانست چه کار کند. یک قدم رفت عقب ولی دوباره سرجایش برگشت و یک بوق حسابی زد یعنی « این‌همه مسافر دارم بزرگ، کوچک، پیر، جوان، طفلکی‌ها خسته شدند. راه را باز کنید!»

ژیان کوچولو که ساکت سرجایش ایستاده بود، از صدای اتوبوس ترسید.

چیزی نمانده بود پنجر بشود، یعنی غش کند. پیکان زرد کنار او بود. روی در و بدنه‌اش چند خراش حسابی داشت. یکی از چراغ‌هایش هم شکسته بود. معلوم بود اهل بزن بزن و تصادف است. « پرت، پرت » خندید و هنوز خنده‌اش تمام نشده بود که « فیش و فوش » کرد و بخار سفید داغی از زیر کاپوت جلوییش بیرون زد. رنوی قرمز، همان‌که به سقف و درهایش حسابی گل زده بود به سرفه افتاد و گفت: « او هو، او هو » پس چرا هیچ کس کاری نمی‌کند؟

من باید دنبال عروس بروم. خیابان پر از سرو صدا شده بود. چراغ راهنمایی هم همین‌طور رنگ به رنگ می‌شد.



سبز، زرد، قرمز، دوباره، سه باره ولی چه فایده!

خیابان بسته بود.

در همین حال، صدای آشنایی بلند شد. پلیس موتوری آمده بود. آقای پلیس، از پشت موتور پایین پرید. سوتش را گوشه‌ی لبش گذاشت و با دست‌هایش که دست‌کش سفیدبلندی به آن‌ها بود، شروع کرد به علامت دادن:

« چپ، چپ! یک کمی عقب‌تر! »

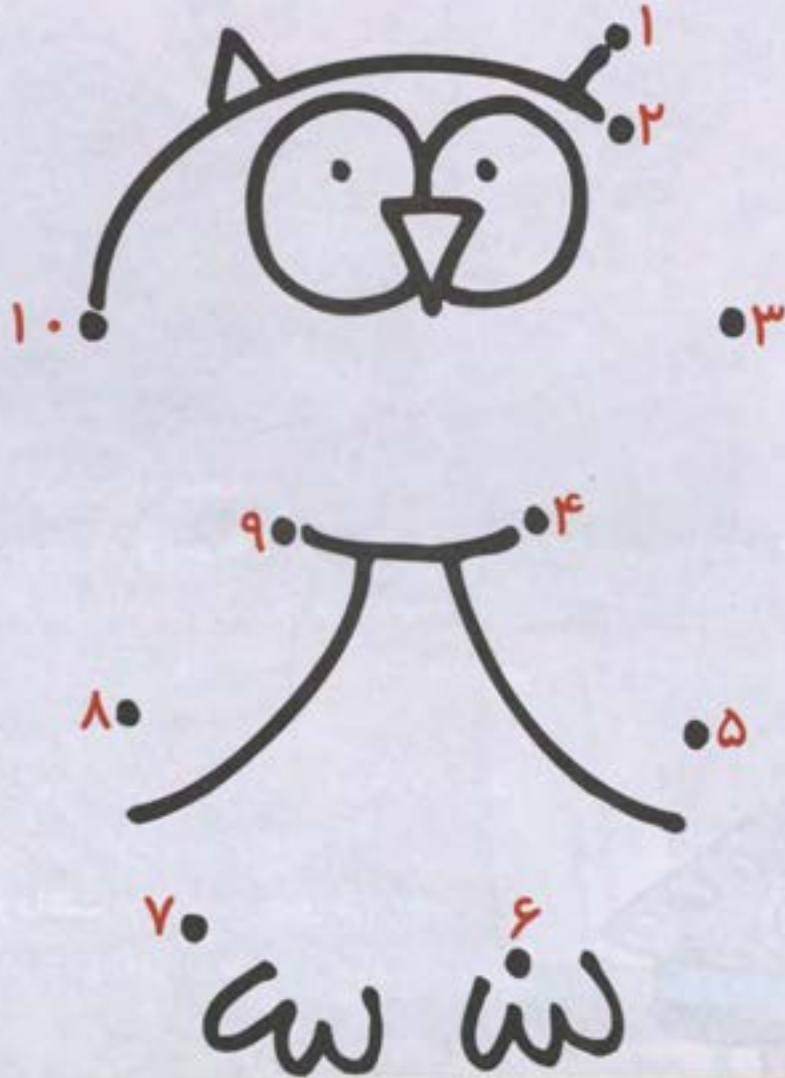


اول راه را برای آمبولانس باز کرد. بعد، آن‌های دیگر، یکی یکی راه افتادند.
 آمبولانس گفت: «بوق، بوق!» یعنی متشکرم آقای پلیس، متشکرم دوستان، من رفتم.
 بعد، اتوبوس داد زد: «بوق، بوق!» یعنی من هم رفتم. رنوی قرمز، برف پاک‌کنش را زده بود
 و همین‌طور که شیشه‌ی جلایش را برای صدمین بار تمیز می‌کرد گفت:
 «بوق، بوق! یعنی وای! طفلک عروس خانم حتماً تا حالا خیلی دلوپس شده.»
 بعد با خوش‌حالی راه افتاد و شروع کرد به بوق زدن: «بوق، بوق، بوبوق، بوق!»
 اتوبوس دنبال ماشین عروس راه افتاد. حالا او هم بوق عروسی می‌زد. مسافرهایش هم با خوش‌حالی دست
 می‌زدند. ژیان زرد درست پشت سر آن‌ها بود و مواظب بود کسی به او تنه نزنند.
 فقط پیکان زرد هنوز سرجایش ایستاده بود و پلیس موتوری داشت برایش جریمه می‌نوشت.



دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود.
آن را رنگ کن.

۱ → ۲ → ۳ → ۴ → ۵ → ۶ → ۷ → ۸ → ۹ → ۱۰



فرشته‌ها



مادر بزرگ مریض بود.
من و مادر و پدرم به خانه‌ی آن‌ها رفتیم.
مادر برای همه غذا درست کرد و پدر به داروخانه رفت و داروهای مادر بزرگ را خرید.
من خیلی دلم می‌خواست حال مادر بزرگ زودتر خوب بشود.
پدر بزرگ گفت: «برای مادر بزرگ دعا کن. وقتی که مادری مریض شود، فرشته‌ها برای سلامتی او دعا می‌کنند.»
من از خدا خواستم که حال مادر بزرگ را زود زود خوب کند.
صبح، با صدای مادر بزرگ، از خواب بیدار شدم.
حال او خوب شده بود و داشت برای همه، چای می‌ریخت.
فکر می‌کنم فرشته‌ها تمام شب را بیدار بودند و برای مادر بزرگ
من دعا کرده بودند.





الاکلنگ

اسدالله شعبانی

جیک و جیک و جیک

یه مهمونه

چی دوست داره؟

آب و دونه

آبش می دم، دونش می دم، بهش می گم:
چه نازی!

چه مرغ نوک درازی

با هم می ریم به بازی

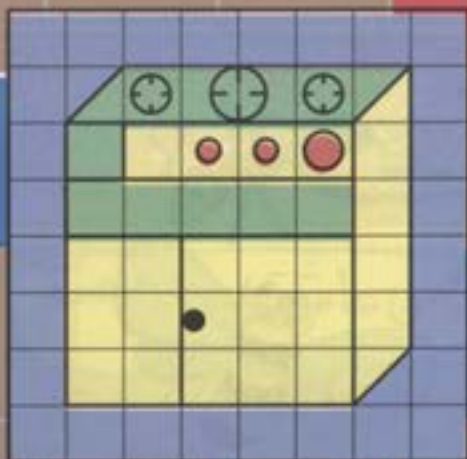
الاکلنگ و اره

نه گرگ باشیم، نه بره

الاکلنگ و تیشه

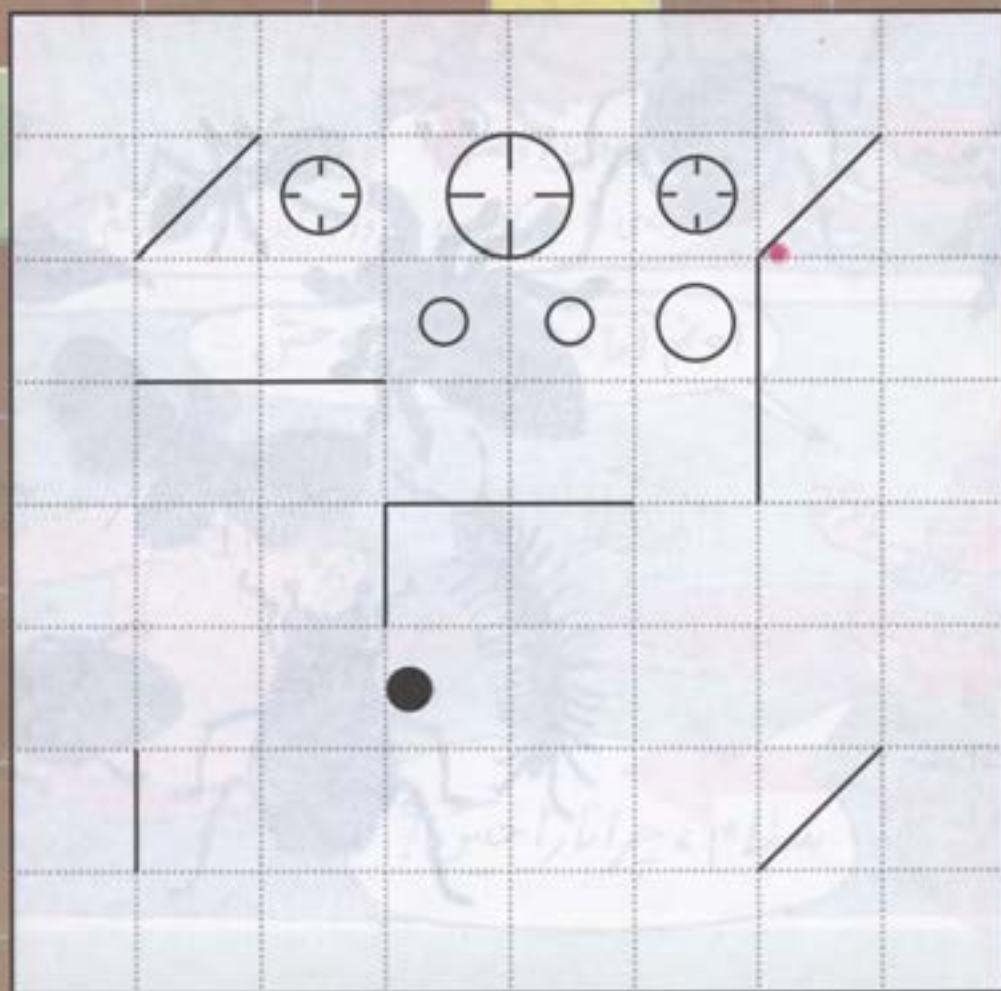
بازی کنیم همیشه





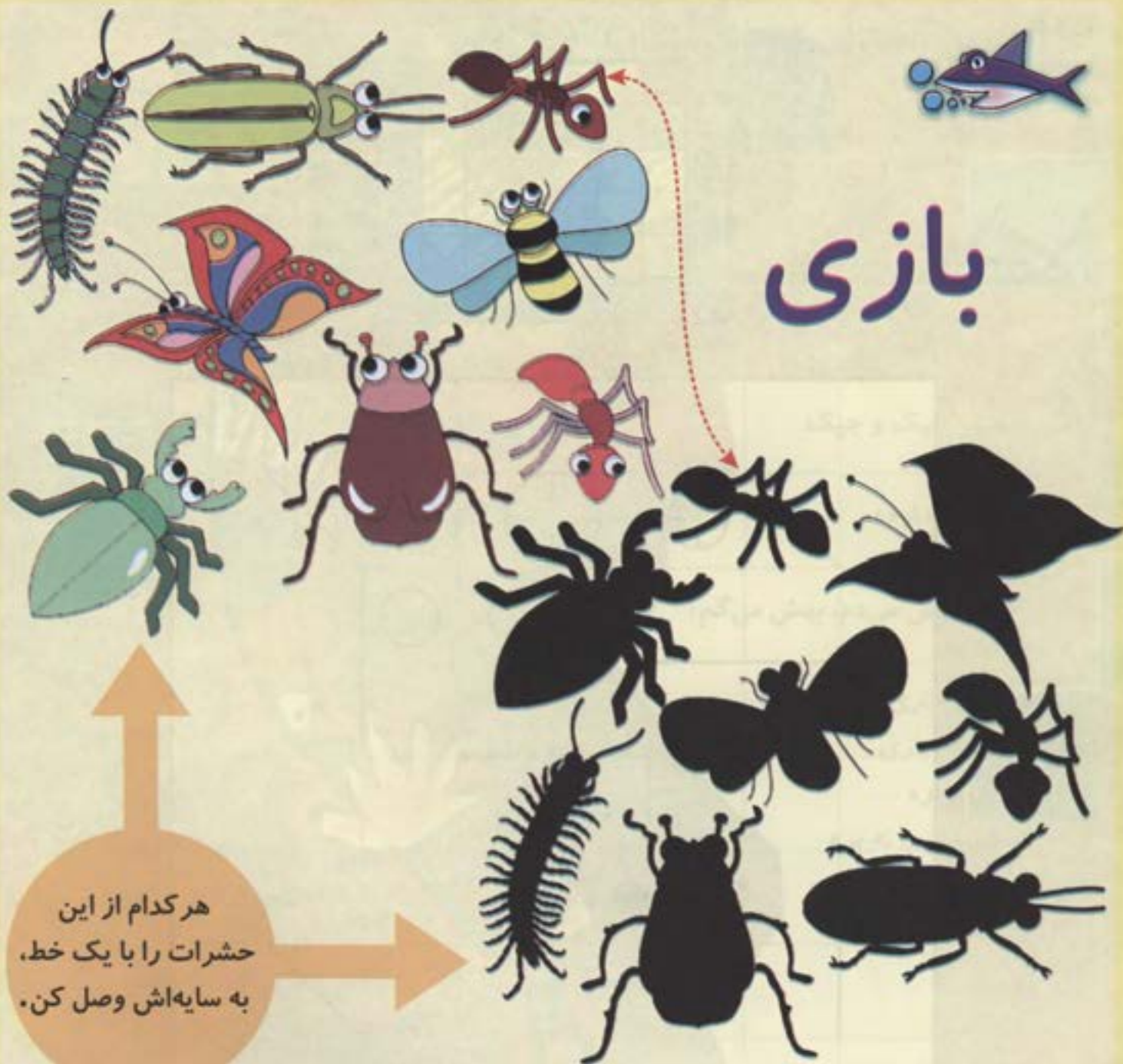
جدول

جدول را کامل و رنگ کن.





بازی



هر کدام از این
حشرات را با یک خط،
به سایه‌اش وصل کن.

مهریچه ای پیش ماما و باباش







سلام همسر عزیزم چی شده؟

بیا عینک تو بزن، جا
نگذاشته بودی خرّنه

راستی از صبح تا حالا بیهوشی مون رو
ندیدیم، تو با خودت اوردرش اینجا؟

چی؟

ای وای ... فکر کنم اون رو هم
عوضی دادم به یه مامان دیگه!

وای بیهوشی

دهم دیگه
بیس نمی دم!

خوش می نگذره

پایان



با معرفی شخصیت‌های
داستان به کودک از او
بخواهید در خواندن
داستان شما را
همراهی کند.



ماهی



کوسه



ستاره‌ی دریایی



خرچنگ



لاک پشت

دندان کوسه

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک روز وقتی که  و  و  و  ، مشغول بازی بودند  فریاد زد:

« فرار کنید! فرار کنید! آمدا » 

رفت توی لاکش. 

پشت یک تکه سنگ پنهان شد. 

هم رفتند لابه‌لای شن‌های ته دریا.  و 

در حالی که ناله می‌کرد به  نزدیک شد و گفت: « یکی به من کمک کند. » 

آرام سرش را بیرون آورد و گفت: «چی؟»



گفت: «دندانم درد می‌کند. یک تکه سنگ لای دندانم گیر کرده.»



با احتیاط سرش را بیرون آورد و گفت: «دهانت را باز کن ببینم!»



دهانش را باز کرد.



با دیدن دندان‌های ترسید و دوباره رفت توی لاکش.



درد می‌کشید و ناله می‌کرد.



و و و آرام به او نزدیک شدند.



گفت: «اگر ما به تو کمک کنیم، ما را نمی‌خوری؟»



گفت: «نه نمی‌خورم.»



گفت: «پس دهانت را باز کن.»

دهانش را باز کرد و آرام وارد دهان او شد.

از ترس می لرزید ولی دلش برای می سوخت و می خواست به او کمک کند.

هم منتظر بودند.

گفت: «بیایید و به من کمک کنید. تنهایی نمی توانم سنگ را بیرون بیاورم.»

این طوری شد که و و و هم برای کمک به توی دهان

رفتند و همه با هم تکه سنگ را از لای دندان های بیرون آوردند. بعد به سرعت از دهان او

بیرون آمدند و فرار کردند.

خندید و فریاد زد: «نترسید! من دوستانم را نمی خورم. هرچه قدر هم که خوش مزه

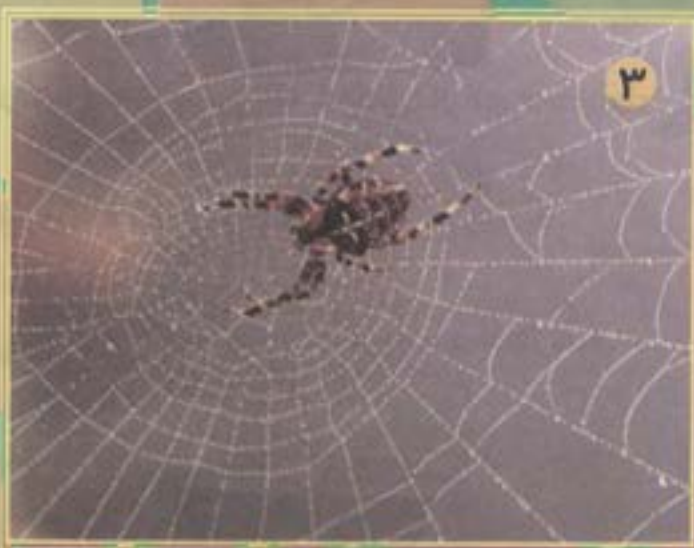
باشند!

قصه‌ی حیوانات



۱) عنکبوت تمام روز را کار کرد و تار بافت.

۳) عنکبوت به پروانه گفت: «مهمان من می‌شوی؟»



۲) و یک خانه‌ی زیبا درست کرد.

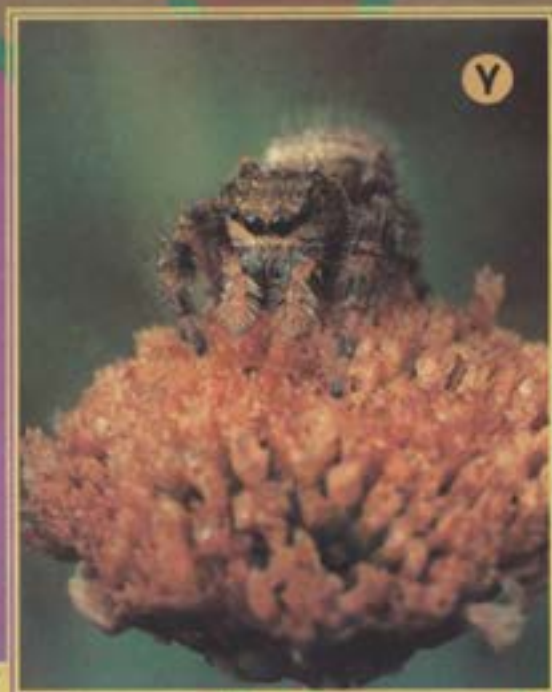




۵ (Enkiyot به زنبور گفت:
« مهمان من می شوی؟ »



۴ (پروانه به خانه ی زیبای Enkiyot نگاه کرد و گفت:
« نه! نه! تو مرا می خوری. »



۶ (زنبور گفت:
« نه! نه! تو مرا می خوری. »

۷ (همین موقع برای Enkiyot
مهمان رسید. او آمده بود تا
برای همیشه پیش Enkiyot
بماند!





سفر

من هیچ وقت دریا را ندیده‌ام،
دریا هم مرا ندیده است،
اما یک اتوبوس آبی، با یک عالمه مسافر و چمدان، مرا به طرف دریا می‌برد.
دریا منتظر است.
اتوبوس آبی، هیچ جا نگه ندارد!





کاردستی



شکل‌ها را از روی خط زرد قیچی کن.
آنها را کنار هم طوری قرار بده که تصویر کامل شود.



دوست

خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۲۷۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۲۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱/۶۶۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد:

۱۳ / / تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره: تا شماره:

امضاء



نشانی فرستنده:



جای تمپر

نشر و

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان



ترانه‌های آسمانی

مصطفی رحماندوست

چند روز پیش جوجه‌ی نازی داشتم
برای او دانه و آب می‌گذاشتم
آواز می‌خوند: جیک و جیک و جیک
دانه می‌خورد: تیک و تیک و تیک
پره‌های زرد و نرمی داشت
چشم‌های ناز و گرمی داشت
اما حالا، درست می‌شه یه هفته
جوجه‌ی خوشگلم از این‌جا رفته
نکنه تو چاله چوله‌ها بیفته
یا توی چنگ گربه‌ها بیفته
خدا، مواظبش باش!
براش کمی دون بپاش!



